

مشرق روزنامه

مکعب سفید

به بهانه نمایشگاه «رنگ،رخ،سار»

چیزهایی پنهان از چشم وگوش‌ها

مسعود سعدالدین

محمدعلی بنی‌اسدی عزیزترین رفیق، با قلبی باز، سرزنده و شوخ‌طبع، تیز و هوشیار که نگاهش در اطرافیان نفوذ می‌کند، آینه‌ای برای سادگی و تواضع و طنزی که مجال نمی‌دهد زندگی و درک آن در جدیت محض خشک شود. کمتر هنرمندی این‌گونه خود می‌ماند و به‌خود وفادار، آن‌هم در زمانی که صحنه هنر جای خودنمایی و نمایش دگرپودگی شده است. شاید سال آخر دانشکده بود که عینک معمولی را جابگزین عینک گرد کرد که آن‌وقت‌ها نشانه روشنفکری بود، بعد از آن معمولی لباس می‌پوشید و شقیفته جمله معروف چخوف شد و آن‌قدر تکرارش کرد که بخشی از رفاقتمان شد: «هنرمندان بزرگ با بوق و کرنا به دنیا نمی‌آیند»، من بعد می‌بایست به چه‌بودگی هنر پرداخت. این ادراک که بعدها در دوران سربازی و عمدتا در جبهه شکل گرفت، محور غالب بحث‌های ما درباره هنر بود تا جایی که تصمیم گرفتیم همه آموخته‌هایمان را بررسی کنیم و از نو به کیفیت و جوهر امر حقیقی در تاریخ هنر بنگریم، من این نگاه را مدیون بنی‌اسدی هستم.

ممدجان (آن‌گونه که من همیشه صدایش می‌کنم) اولین مشوق من در راه هنر بود؛ در کانون جوانان سنمان که در آن اعتبار و جوایزی کسب کرده بود و بعدها دلگرمی‌دادن و تجربه‌هایش برای کنکور هنرهای زیبا. دوران دانشکده، دوستی‌هایش با استادان و حتی دانش‌جویان دانشکده‌های دیگر، کنجکاوی و تجربه‌گری‌اش برای من سرمشق بود.

یک سال زودتر از من وارد دانشکده شد، اما جریانات انقلاب موجب شد با هم دانشکده را تمام کنیم. جنگ آغاز شده بود و روشن بود به جبهه اعزام خواهیم شد. رماتی دشوار آغاز می‌شد، دوستی ما عمیق‌تر شده بود و این رفاقت قوت قلب بود، در دورانی پر از خشونت، مرگ، ویرانی و رنج، خاصه برای ما که دشمنان متمرکز هنر بود. گفت‌وگوهای جدی ما درباره چه‌بودگی هنر آغاز شد. کمتر کسی را دیده‌ام که با دقت و تیزهوشی پرسشی طرح کند که ناچار شوی خارج از عادت‌ها به‌گونه‌ای جوهری به آن بپرداز، حسرت می‌خورم چرا آن گفت‌وگوها که بعدا در خط مقدم جبهه، فشرده‌تر ادامه یافتند، ضبط نشد.

بعد از سربازی، گروهی چهارنفره با منوچهر صفرزاده (مش‌صفر) و بهرام دبیری شکل گرفت؛ ترکیب عجیبی بود از هنرمندانی متفاوت که همه آرزوی بازگشت از هنر سیاسی و حدی تبلیغاتی به هنری با ادراک فردی و حساسیتی دبیری داشتند. نگاه بنی‌اسدی که هیچ‌گاه دچار عقده هنر متعهد و سیاسی نشده بود، وجدان بیدار ما برای درکی عمیق‌تر از هنر بود و پرسش‌هایش انگیزه‌ای برای توانمندی و به‌خودرسیدن.

با طنزی ظریف و جملاتی از حجم عظیم خواننده‌هایش تلنگری به ذهن ما بود و انگیزه‌ای برای راهی خارج از نرم، گالری‌ای وجود نداشت؛ اولین نمایشگاه‌مان در کارگاه دبیری و بعد نمایشگاه‌های انفرادی در کارگاه شادروان ایرج زند که هیچگاه در گفت‌وگوهای ما شرکت می‌کرد برگزار شدند. بعد از مهاجرتم به آلمان، گفت‌وگویمان با نامه ادامه یافت. امروز به کلمات کمتری نیاز داریم تا از خود بگویم و هنوز یقین دارم که رفیق من پشت کلمات چیزهایی می‌بیند که از چشم و گوش بسیاری پنهان است. همین ادراک عمیق روحی را که آثار ناز‌هاش حس می‌کند، وقتی به آثار امروز بنی‌اسدی نگاه می‌کنم، تداعی، یکی از واژه‌های کلیدی او را یابان در تداعی روزگار سپری‌شده می‌بینم که به فرم مبدل می‌شود. فضایی بین لمس جسمانی و نسیم روح که تنها لحظه‌ای از سطح برخاسته تا دریافت شود، باز بر سطح نشسته و تنها گمانی در ذهن بر جای می‌گذارد؛ گمانی از هستی که هیچ‌گاه در سطح نمی‌کنجد، ولی قدر ظریفند این اشارات و تداعی‌ها که به‌ندرت می‌توان در آنها امری اندیشه‌شده یافت.

گویی تصویر در نهایت سادگی‌اش، بازی و تجربه‌گونه‌گوشن مدام به آنچه در پس آن نهفته است اشاره می‌کند و ناچار موجب خوانشی یکنانه می‌شود که از سطح عناصر برای هر فردی به زعم پارمنیدس او را به گمانی از حقیقت هستی فرد خود در برابر حقیقت هستی بیرونی که همیشه ناشناخته می‌ماند نزدیک می‌کند. «رنگ-رخ-سار» نامی بسیار بجا برای این نمایشگاه، شاید رخ‌سار خود نقاش است، خاموش و خوددار، پر از تداعی، انتظار، شیفتگی و فریبندگی. ذهنیتی جوان، نوجوان و کودک که پیری نمی‌شناسد و مدام از درون خطوط و نقوش از نو می‌شکند، جلوه می‌کند، می‌درخشد، به هیجان وامی‌دارد و درعین‌حال در زمان آثیری خود ساکن می‌ماند.

رنگ، بازی با عناصر تصویری و تجربه نقاشی هنگام کار که گویی هریار با تازگی و از نو تجربه می‌شود، از ابتدا از ویژگی‌های کار بنی‌اسدی بوده، ولی او با آثار تازه‌اش و به شیوه یکنانه خودش به نوعی مینی‌مالیسم رسیده است. مینی‌مالیسم به مفهوم فشرده‌کردن خود عمل نقاشی به‌عنوان موضوع بر سطح تصویر. یکی از طنزهای به‌یادماندنی بنی‌اسدی درباره نیهیلیسم بود، آن‌وقت‌ها کاملاً، کافکا و اگزیزتاسیالیست‌ها قهرمانان ذهنی ما بودند. هستی معنایش را پوشانده بود (نه‌اینکه حالا نپوشانده باشد) و بیهودگی زندگی ذهنمان را اشغال کرده بود.

بنی‌اسدی هربار به مناسبتی می‌گفت «ما بی‌عملیم. هستیم، اما بی‌عمل‌های فعال». تناقض و طنز این جمله نه‌تنها زیبا بود، بلکه نشانی از امید و تدوام برای یافتن در آن نهفته بود و وقتی من امروز به مینی‌مالیسم در کار او اشاره می‌کنم، ناخودآگاه به یاد این‌جمله‌اش می‌افتم، نمی‌دانم خود او تا چه اندازه و چه‌بسا با طنز همیشه‌گی‌اش به این مینی‌مالیسم رسیده؛ مینی‌مالیسمی که از جمعیت نقش پر است، باین‌همه به‌سادگی محض می‌رسد، همه نقش‌ونگار همچون دست‌گرمی و تمرکز برای نزدیک شدن به رخساری آشنا و هربار غریب؛ رخساری که معنایش در رنگ حل می‌شود تا خود پنهان بماند. ممدجان دست‌مریزاد، پاینده باشی رفیق عزیز من.

کریاس خاکستری

خط در آثار محمدعلی بنی‌اسدی

حروف را می‌تاباند

محمد فدایی

محمدعلی بنی‌اسدی دانش‌آموخته رشته نقاشی است. او از همان نخستین تجربه‌هایش در کشیدن طبیعت بی‌جان به نوعی هراس از واقع‌گرایی بصری در آثارش پی می‌برد. تحریف ظاهر واقعیت مرئی با کشیده‌کردن فیکورها و سپس پناه‌بردن به ناخودآگاه جمعی و خاطره قومی با تصویر دنیای وهم‌انگیز قصه‌ها و آدم‌های سنگ‌شده ساکت و ساکن، از سر همین پرمیز آگاهانه از واقعیت عینی در آثار او ظاهر می‌شوند. تمنای واقعیت مفهومی او را به عنصر خاک می‌رساند. در این دوره رنگ‌هایش سیمانی می‌شوند و انسان و حیوان با طراحی‌های بدوی، صورتی آیینی و شمایل‌گونه به نقاشی‌های او می‌بخشند. از همین مرحله است که شکل حروف، نخست از حاشیه و کناره‌های اثر همانند «صدا» وارد کار‌های او می‌شوند و سپس در دوره‌های بعدی آثار او، آنها در فیکورها ادغام می‌شوند و شکل حیوانات با حروف طراحی می‌شود.

بنی‌اسدی خوشنویسی را نزد پدر آموخت اما آموزش خشک و تحکم‌آمیز آن را برتافت و برای همیشه از سنت خوشنویسی اصول‌محور جدا شد؛ ولی خیلی زودتر از دیگران در تصویرسازی‌هایش جملات و حروف را در نقش جداگانه روایتگر داستان و عنصر بصری محض به کار برد. اما رفتار او با حروف در طراحی و نقاشی‌هایش کاملاً طراحانه

و بر اساس میدان حرکت دست است. در حقیقت او به تناظر و تفاوت خط و نوشتار همچون یک منحنی باز و خط در طراحی همچون یک منحنی بسته (خطوط کناره‌مای شکل‌ساز) توجه کرده است و بر اساس ذهنیت طراحانه و حرکت‌های رارش دست عناصر نوشتاری را در حکم خطوط کناره‌ما یا فضاساز با تحریف شکل «آدام» حروف – که از آن به «تاباندن» یاد می‌کنند- در اثر به کار می‌گیرد. شخصیت ویژه خطوط او را می‌توان در ادامه همان دنیای خیالی و مثالی که در دوره‌های قبلی آثارش شکل گرفته بود، بازشناسی کرد و جهان نقاشی‌هایی که در آن فیکورهای انسانی و حیوانی – و گاه همه عناصر- گویی بدون استخوان و مانند سایه‌های کش‌دار و منعطف روی آب روان.

اما این رفتار طراحانه او با خط و قابلیت‌های آن را باید در بستر نگاه انتقادی او به هنر نوگرای ایران و کار نقاشان موسوم به سقاخانه فهم کرد. او نوعی ابزار بستندی را ذیل مفهوم برطوطراق هویت‌گرایی در کارهای آنها شناسایی می‌کند. انکار هنرمند به‌محض رسیدن به کارماده ویژه یا گزینش عنصر بصری خاص مثل خوشنویسی دیگر سوادِ بازگویی چیز دیگری ندارد و نفس نوجویی او در قانع می‌کند. درحالی‌که بنی‌اسدی معتقد است او و نسل او در پی آن تجربه‌ها که کشفی تازه بود به‌دنبال آنچه در کار آنها غایب بود، رفته‌اند و بازگویی احوال انسان معاصر ایرانی برای آنها اولویت داشته است. نداشتن یک دستگاه تبدیل برای رجوع به هنر گذشته و تجدید حیات این امتداد آن در هنر جدید مشکل دیگری است

که او در استفاده از عناصر هنر و فرهنگ گذشته در آثار نوگرا می‌بیند. هنرمندی که به سنت خوشنویسی ما برمی‌گردد چه چیز را به چه شکلی می‌زنم، واقعا دلیش را پیدا نکردام. روی تصویر آب می‌پاشم یا با فرچه آن را می‌سایم. در این رفت و برگشت این‌قدر ادامه پیدا می‌کند که در یک جایی قرار می‌گیرم و در یک جایی تصویر ثابت می‌شود. البته همان روز کار را نگاه نمی‌کنم چون فرصت ندارم و باید بروم و اگر به آن نگاه کنم، چیز خوبی به نظر نمی‌آید. بعد از دو، سه روز می‌آیم و متوجه می‌شوم که کار بدی نیست. گاهی ممکن است زود‌قد هم بشوم. کار را با تصویر اولیه مقایسه می‌کنم و متوجه می‌شوم که هیچ ارتباطی با هم ندارند. یک تصویر در اینجا وجود دارد که شبیه باغچه ریاضی ما خانم میرزاخانی است. عکس دیگری را شروع کردم، بعد دیدم که نتیجه این شده است.



عکس: بهر از آذکعبیان

به‌گونه‌ای نشان دهم. بعد متوجه شدم نمی‌شود آن را انجام دهم و کسی هم به آن توجه نمی‌کند. بعد هم متوجه شدم آن فضای شخصی‌ای که من در اطراف محور آن چهره، اندام یا فیکور می‌گرم، خوانش آن جذاب‌تر و راحت‌تر است.
✎ برخلاف تصویرسازی که شما سعی می‌کنید از خطوط به‌شدت ظریف، نرم و نازک استفاده کنید، در نقاشی‌هایتان خطوط ابزار ماندگویی به‌شدت درشت هستند. این تقابل بخشی از فرایند تکامل آن جهان است یا اینکه بر حسب ضرورت پیش آمده است؟

چند مسئله را می‌توانم در این ارتباط توضیح دهم. یکی از مسائلی که می‌توان راجع به آن صحبت کرد، رفتار است. من در آتلیه مطلقاً تصویرسازی نمی‌کنم. آن کار روزی میز است و در فضای نشسته. آتلیه فضای کارهای بزرگ است. کارهای بزرگ من برای نگاه‌کردن فاصله لازم دارند. من آتلیه بزرگی ندارم. ولی قلم‌موها و وسایلی که استفاده می‌کنم، وسایل متفاوتی هستند. نهایتاً رفتار خیلی مؤثر است. نوع برخوردی که با کار دارید؛ اینکه چگونه شروع می‌کنید، چه زمانی اوج می‌گیرید و چه زمانی شور ماجرا یا عاطفه شما فروکش می‌کند. آیا بعد این هیجان را می‌توانید تبدیل و مدیریت کنید؟ اینجا مسائلی هستند که در رفتار نقاشانه وجود دارند. کارهای کوچک من اصلاً مشخصات کارهای بزرگم را ندارند. هر گروه به‌طور مجزا واژگان خود را دارند. کارهای کوچک را در یک نشست تمام می‌کنید. یکی از مشکلاتی که در زمان دانشجویی دچار شدم، این بود که کار را در یک نشست تمام نمی‌کردم. وقتی که حال شما متفاوت و متغیر است، هر روز نسبت به روزهای دیگر تفاوت پیدا می‌کنید. دوران جوانی خصوصاً این‌گونه است. وقتی می‌خواستم یک کار را در یک هفته تمام کنم، مرتب حال‌وهوایم تغییر می‌کرد. وقتی که کاری را در یک نشست انجام می‌دهم، مانند این است که دیگر با آن کاری ندارم و یک نوع تازگی و بعضاً خامی و لحظات قرار و خوب در آن وجود دارد. الان که سنم بالاتر رفته است، دیگر نسبت‌به روز گذشته خود خیلی متفاوت نیستم و تفاوت‌ها جزئی هستند. بنابراین راحت‌تر می‌توانم کار بزرگ بکشم. وقتی که کار بزرگ است سعی می‌کنید با آن ارتباط برقرار کنید. بعضی از تابلوها به اندازه خود من هستند. گاهی آدم اسیر کار بزرگ می‌شود. در کار یک جنس از بداهگی باید وجود داشته باشد. وقتی شروع به کار می‌کنم کم‌کم اوج می‌گیرم. در میانه کار یک نوع گرم‌شدن هست؛ مقداری شبیه موسیقی ایرانی. مثلاً وقتی لطیفی شروع می‌کند ابتدا پیش‌درآمد می‌زند و بعد گوشه به گوشه به اوج می‌رسد. اوج موسیقی آقای لطیفی، اوج کارکردن من است. فرود آن هم، فرود من است. روز بعد که می‌آیم کاری که به تصویر کشیده‌ام، می‌توانم گوشه‌هایی از آن را دست‌کاری کنم و مدل آن را تغییر دهم.

✎ در تمام کارهای شما، سوزِ مستقیم مخاطب را نگاه می‌کند. آیا ترجیح می‌دهید رودررو و رخ‌به‌رخ با مخاطب خودتان صحبت کنید؟
نقاشی‌های من دوره‌های مختلفی دارند. گاه خیلی هم متفاوت هستند. یکی، دو نمونه در آنها وجود دارد که یک انسان و یک حیوان است. در آنها انسان و حیوان سرگرم خودشان هستند و هیچ‌وقت به یکدیگر هم نگاه نمی‌کنند. البته این یک نمونه کار بدقداری به مخاطب توجه می‌کند. دوم اینکه بسیاری از لحظات و فضایی که در گذشته به داشته‌ام، اگر چهره در آن وجود داشته، به بیننده خیلی نزدیک بوده است و حتی گاهی کناره‌های کار را اضافه کرده‌ام که مخاطب عقب برود. به تعبیری رخ‌به‌رخ و در چهره آدم نگاه نکنند. حتی در تعداد دیگری از کارها با اینکه از کنار و شانه به آدم نگاه می‌کند، باز هم با شیطنت و شوخ‌طبعی به آدم خیره شده است. لحظه‌ای که من کار می‌کنم، واقعا این‌گونه نیست که انتخاب من بر این اساس باشد. تصور کنید از سر کلاس آمده‌ام و دو، سه ساعت هم وقت دارم. در این چند ساعت می‌خواهم کاری را انجام دهم. عکس‌هایی که از قبل جمع کرده‌ام را ورق می‌زنم، هیچ‌کدام از آنها جواب نمی‌دهند. باید از آنها پاسخی دریافت کنم. ممکن است تصویری را که در لحظه انتخاب نمی‌کنم، چهار روز بعد همان را انتخاب کنم. بعد که انتخاب شد، شروع به کارکردن روی آن می‌کنم. خیلی از اوقات که تصاویر شبیه به یکدیگر درمی‌آیند، آن را به‌هم می‌زنم، واقعا دلیش را پیدا نکردام. روی تصویر آب می‌پاشم یا با فرچه آن را می‌سایم. در این رفت و برگشت این‌قدر ادامه پیدا می‌کند که در یک جایی قرار می‌گیرم و در یک جایی تصویر ثابت می‌شود. البته همان روز کار را نگاه نمی‌کنم چون فرصت ندارم و باید بروم و اگر به آن نگاه کنم، چیز خوبی به نظر نمی‌آید. بعد از دو، سه روز می‌آیم و متوجه می‌شوم که کار بدی نیست. گاهی ممکن است زود‌قد هم بشوم. کار را با تصویر اولیه مقایسه می‌کنم و متوجه می‌شوم که هیچ ارتباطی با هم ندارند. یک تصویر در اینجا وجود دارد که شبیه باغچه ریاضی ما خانم میرزاخانی است. عکس دیگری را شروع کردم، بعد دیدم که نتیجه این شده است.

که دوستان می‌گفتند. بخشی از کار‌هایم مخاطب عام دارد و کارهایی هم دارم که روشنفکری است و قرار است مخاطب اندکی داشته باشد و بین این دو در نوسان هستند. بنابراین کار‌هایم به‌گونه‌ای با مخاطب خود ارتباط برقرار کرده است. این جمله را از مرحوم ممیز وام می‌گیرم که درباره یک استاد صحبت می‌کرد که معماری بعضی از آثار دیرآشناست؛ یعنی در آن لحظه خاص ممکن است شما با فضای آن هنرمند ارتباط برقرار نکنید. بعد با گذشت زمان کشف کنید که آن هنرمند چه چیزی را می‌خواسته بگوید. این لزوماً دلیل بهتری یا بدتریودن نیست.

البته این نقل قول به آن معنا نیست که من استادم.

شاید این‌طور باشد، جهانی را که آدمی دنبال می‌کند، جهان ذهنی اوست. برای بعضی از آدم‌ها باید این فرصت وجود داشته باشد. اگر در همین نمایشگاه سریع عبور کنید، تا اینکه لحظاتی در آن تأمل داشته باشید، برداشت‌ها کاملاً متفاوت خواهد بود. برای من هم این‌گونه است. وقتی که مدت‌ها از کار‌هایم می‌گذرد و بعد از مدتی کارهای خودم را مرتب و شروع به چیدن آنها می‌کنم، واقعا در ابتدا با آنها مشکل دارم. حتی گاهی تعجب می‌کنم که اینها چگونه شکل گرفته‌اند. در نمایشگاه کاری وجود دارد که با تاسی از تصویر فتحعلی‌شاه است. من آن را کنار گذاشته بودم و به‌نظر می‌آمد که از عهده آن برنیامده بودم. تلاش کرده بودم آن را «از آن خود» کنم که خیلی دشوار بود. هرچند دائماً با نقاشی‌های ایران در دوره‌های مختلف روبه‌رو و رخ‌به‌رخ شده‌ام، اما اینکه آیا می‌توانم از آن استفاده کنم یا خیر، چالش مهمی بود. تصور می‌کردم در این کار موفق نبودم و آن را کنار گذاشتم. وقتی دوستان این را برای نمایشگاه انتخاب کردند و به صورت چارچوب در آمد، تازه آن را کشف کردم و بیش از کارهای دیگر، به آن علاقه‌مند شدم. کارهایی که دوست داشتم عقب‌تر رفتند و این در جای آنها قرار گرفت که در ابتدا زیاد به آن علاقه‌مند نبودم. در نهایت گردش در آن فضای ناشناخته برای من لذت‌بخش است.

✎ من در آتلیه مطلقاً تصویرسازی نمی‌کنم. آن کار روی میز است و در فضای نشسته؛ آتلیه فضای کارهای بزرگ است. کارهای بزرگ من برای نگاه‌کردن فاصله لازم دارند. من آتلیه بزرگی ندارم. ولی قلم‌موها و وسایلی که استفاده می‌کنم، وسایل متفاوتی هستند. نهایتاً رفتار خیلی مؤثر است. نوع برخوردی که با کار دارید؛ اینکه چگونه شروع می‌کنید و چه زمانی اوج می‌گیرید

✎ در نمایشگاه احساس می‌کردم تمام صورت‌ها به من دروغ می‌گویند. همه آنها حواس من را پرت می‌کنند تا آن حواسی‌ای را که از ماکاندو به اینجا آورده‌اند. درست بنییم؛ به‌ویژه اینکه همه آنها به من نگاه می‌کنند. ولی وقتی که آن چهره را کنار می‌گذارم و به اطراف نگاه می‌کنم، متوجه می‌شوم در این کارها بارها روایت‌های مختلفی از آن را دیده‌ام و همه اینها از آن جهانی آمده که برای من آشناست و به قول شما معماری آن دیرپای است. آیا شما عمداً این بلا را بر سر این کارها آورده‌اید و آنها را مخفی کرده‌اید؟

بله، در جاهایی هم این‌گونه است. البته برای فریب‌دادن نیست. من هم خیلی به آن دقت کرده‌ام. فقط به بیننده نگاه می‌کند و دقیقاً این‌طور است. وقتی شما می‌خواهید کاری را شروع کنید، تصویری را می‌گذارید که دیگران آن را مشاهده کنند. بعد دنبال حال خودتان می‌روید و باقی آن، فضای شما خواهد بود. وقتی که کاریکتاور کار می‌کردم، برای این بود که با بیرون ارتباط برقرار شود. تصویرسازی را برای شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و هرگز بابت آن معامله نکرده‌ام و این کار خیلی سختی است. برای اینکه تنها جهانی است که فضای شخصی من در آن گریز شغل و نقاشی را هم برای دل خودم انتخاب کرده بودم. بنابراین در تصویرسازی‌ها مخاطب‌محور عمل می‌کردم. نوع ساده‌سازی، نوع رفتار آن ممکن است که متفاوت باشد. گویی الان دارم پاسخ بخشی از سؤال اول شما را می‌دهم؛ ولی فضای نقاشی، فضای شخصی من است. فضایی که من سعی کرده‌ام در همه لحظات آن را از هر گزندی دور کنم و